



درس‌هایی از امام حسن مجتبی علیه السلام

در این مقاله به بیان خاطراتی از آن حضرت اکتفا می‌کنیم، و تحلیل و توضیح آن را به عهده خود مبلغان گذاشته و امیدواریم با استفاده از توان شخصی و مقالات قبلی، از آنها بهره ببرند.

1. سخاوت بی‌بدیل

مورخان نوشته‌اند: «حضرت مجتبی علیه السلام در طول عمر خویش دو بار تمام اموال و دارایی خود را در راه خدا خرج کرد و سه بار ثروت خود را به دو نیم تقسیم کرده و نصف آن را برای خود نگهداشت و نصف دیگر را در راه خدا بخشید.»

2. بخشش و عنایت همراه با هدایت

عثمان در کنار مسجد مدینه نشسته بود. مرد فقیری از او کمک مالی خواست. او پنج درهم به وی داد. فقیر گفت: مرا نزد کسی راهنمایی کن که کمک بیشتری به من کند. عثمان به طرف حضرت مجتبی و حسین بن علی علیهما السلام و عبدالله جعفر، که در گوشه ای از مسجد نشسته بودند اشاره کرد و گفت: نزد این چند نفر جوان که در آنجا نشسته اند رفته، از آنها تقاضای کمک می کنی.

وی نزد آنها رفت و درخواست کمک نمود. امام حسن علیه السلام فرمود: از دیگران کمک مالی خواستن، تنها در سه مورد رواست: دیه ای (خونبها) به گردن انسان باشد و از پرداخت آن به کلی عاجز باشد، یا بدهی کمرشکن داشته باشد که از عهده پرداخت آن ناتوان است، و یا فقیر و درمانده گردد، به گونه ای که دستش به جایی نرسد. پس در مورد کدامیک از این سه مورد درخواست کمک می کنی؟

گفت: اتفاقاً گرفتاری من یکی از همین سه چیز است. حضرت مجتبی علیه السلام پنجاه دینار به وی داد، و امام حسین علیه السلام به پیروی از آن حضرت (و با حفظ حرمت او) چهل و نه دینار، و عبدالله بن جعفر چهل و هشت دینار به وی دادند.

مرد فقیر هنگام برگشت، از کنار عثمان گذشت. عثمان گفت: چه کردی؟ جواب داد: از تو پول خواستم، تو (اولاً کم) پول دادی و (ثانیاً) نپرسیدی پول را برای چه منظوری می خواهم؟ اما هنگامی که نزد آن سه نفر رفتم، یکی از آنها (حسن بن علی) در مورد مصرف پول از من پرسش نمود و آن گاه هر کدام مبالغی را به من عطا کردند. عثمان گفت: این خاندان، منبع علم و حکمت، و سرچشمه نیکی و فضیلتند. نظیر آنها را نمی توان یافت.»

3. جواب هدیه

یکی از کنیزان حضرت، دست گلی را به عنوان هدیه به آن حضرت تقدیم کرد. حضرت او را در مقابل آزاد نمود. وقتی به آن حضرت گفتند: چگونه کنیزی را که قیمت گزافی دارد در مقابل یک دسته گل آزاد کردی؟ فرمود: خداوند ما را این چنین تربیت نموده و فرموده است: «وَ إِذَا حُبِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها»؛ «هرگاه با تحیتی به شما تحیت گفته شد، شما نیز تحیتی بهتر یا همانند آن بفرستید.» و من هدیه ای را بهتر برای این کنیز از آزادی او نیافتم.

4. کمک از طریق راهنمایی

گاه حضرت دست خالی بود و نمی توانست مستقیم به فقری کمک کند، از این رو از طریق راهنمایی صحیح مشکل او را حل می کرد. روزی فقری نزد آن حضرت آمد و درخواست کمک نمود. حضرت پولی نداشت به او کمک کند و از اینکه مرد فقر نامید برگردد، شرمسار بود؛ لذا فرمود: آیا حاضری تو را به کاری راهنمایی کنم که به مقصودت برسی؟ فقر گفت: چه کاری؟ حضرت فرمود: امروز دختر خلیفه از دنیا رفته و خلیفه (سخت) عزادار است، ولی هنوز کسی [جرأت نکرده] به او تسلیت بگوید. نزد خلیفه می روی و با سخنانی که به تو می گویم، او را تسلیت می گویی.

فقر گفت: چگونه تسلیت بگویم؟ حضرت فرمود: وقتی نزد خلیفه رسیدی بگو: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي سَتَرَهَا بِجُلُوسِكِ عَلَى قَبْرِهَا وَلَا هَتَكَهَا بِجُلُوسِهَا عَلَى قَبْرِكَ؛ ستایش خدای را که او را مستور کرد (و زیر خاک پنهان نمود) با نشستن تو بر قبر او (یعنی زیر سایه پدر از دنیا رفت) و او را هتک و اهانت نکرد با نشستن او بر سر قبر تو (یعنی ممکن بود بعد از تو دخترت در عالم تنهایی مورد هتک و بی حرمتی قرار بگیرد).»

مرد فقر طبق گفته حضرت عمل کرد. این جملات عاطفی اثر عمیقی بر روح خلیفه گذارد و از حزن و اندوه او کاست؛ از این رو دستور داد جایزه ای به وی بدهند.

آن گاه پرسید: این سخن از آن تو بود؟ گفت: نه، حسن بن علی علیهما السلام آن را به من آموخته است. خلیفه گفت: راست می گویی، او منبع سخنان فصیح و شیرین است.

5. نجات از دست دشمن بی رحم

شخصی خدمت حضرت مجتبی علیه السلام رسید و عرض کرد: ای فرزند امیرمؤمنان! تو را به خدایی که به شما نعمت فراوان داده سوگند می دهم به فریاد من برس که دشمنی ستمکار دارم که نه حرمت پیران را پاس می دارد، و نه به کوچکی صغیران ترحم می کند. حضرت که به جایی تکیه داده بودند، با شنیدن این سخن برخاسته و فرمودند: این دشمن کیست تا داد تو را از او بگیریم؟

عرض کرد: «دشمن من فقر و نداری است. حضرت اندکی سر به زیر انداخته، سپس به خدمتکار خویش فرمودند: آنچه از مال نزد تو موجود است حاضر کن. او نیز پنج هزار درهم آورد و به آن مرد داد. و بعد، حضرت فرمودند: تو را به خدا سوگند می دهم هرگاه بار دیگر این دشمن به تو حمله کرد و در حق تو ستم روا داشت، او را نزد من بیاور تا (شر) او را از تو دور گردانم.»

6. گره گشایی یا عبادت مستحبی

امام حسن مجتبی علیه السلام در حال اعتکاف در مسجدالحرام، مشغول طواف خانه خدا بود که ناگهان مردی نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: من (به فردی) بدهکارم و طلبکارم تهدید کرده اگر قرض او را ادا نکنم آبرویم ببرد. حضرت طواف را قطع کرد و از مسجد الحرام خارج شد تا همراه وی به نزد طلبکارش رود و برای او مهلت بگیرد. ابن عباس که گمان برد حضرت اعتکاف خویش را از یاد برده است عرض کرد: گویا اعتکاف خود را فراموش کرده اید؟ حضرت فرمود: «لَمْ أَنْسِ وَلَكِنِّي سَمِعْتُ أَبِي يُحَدِّثُ عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّهُ قَالَ مَنْ سَعَى فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ فَكَانَ عَبْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ تِسْعَةَ آلَافِ سَنَةٍ صَائِمًا نَهَارَهُ قَائِمًا لَيْلَهُ؛ از یاد نبرده ام، ولی از پدرم شنیدم که از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کرد که او فرمود: هر کس در مورد حاجت برادر مسلمانش تلاش کند، مانند آن است که خدای عزیز و جلیل را نه هزار سال عبادت کرده باشد، که روزهایش را روزه بوده و شبهایش را به قیام گذرانده باشد.»

7. برتر از گذشت

حضرت مجتبی علیه السلام گوسفندی داشتند. روزی می بیند که پای گوسفند شکسته است. به غلام خود فرمود: چه کسی این کار را کرده است؟ غلام عرض کرد: من این کار را انجام داده ام. حضرت فرمود: چرا چنین کردی؟ غلام عرض کرد: می خواستم شما را ناراحت و اندوهگین کنم. حضرت تبسم کرد و آن گاه فرمود: این عمل به خاطر این است که تو آزاد نیستی. پس او را آزاد کرد و به او هدیه خوبی نیز عطا فرمود. راستی حضرت حقیقتاً مصداق این آیه است که می فرماید: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ «و خشم خود را فرو می برند، و از خطای مردم در می گذرند، و خدا نیکوکاران را دوست دارد.»

8. قناعت و ساده زیستی

روزی حضرت مجتبی علیه السلام با برادرش حسین بن علی علیهماالسلام و فرزندان عباس به باغ یکی از

ارادتمندان رفتند و در باغ گردشی نمودند و در گوشه ای نشستند. امام مجتبی علیه السلام به شخصی به نام مُدرک بن زیاد فرمود: ای مرد! آیا غذا و خوردنی پیدا نمی شود تا میل کنیم. مُدرک فوراً مقداری نان و سبزی و نمک آورد و حضرت تناول کرد و فرمود: چقدر خوشمزه و پاکیزه بود! طولی نکشید که غذای بسیار لذیذ و خوشمزه ای آوردند. امام به مُدرک فرمود: تمام غلامان و خدمتگزاران را فراخوان تا از این غذا بخورند. غلامان آمدند و از غذا خوردند، ولی امام خود تناول نفرمود. مُدرک علت را پرسید. حضرت فرمود: آن نان و نمک و سبزی غذای محرومان بود و همان غذای محبوب من می باشد.

9. مهربانی بر کودکان

جمعی از کودکان مشغول غذا خوردن بودند. امام حسن علیه السلام به آنان رسید. آنها از امام برای خوردن غذا دعوت کردند. حضرت اجابت کرد و کنار آنان نشست و با آنان غذا خورد. سپس آنها را به منزل خویش دعوت نمود و هدایای ارزشمند و قابل توجهی به آنها عطا کرد و چنین فرمود: ارزش کار آنها بیشتر از ارزش کار من بود. چرا که آنان از تمام آنچه خود داشتند به من خوراندند، و غیر از آن چیزی نداشتند؛ ولی ما از آنچه که داریم به آنها عطا کردیم و غیر از آن نیز داریم.

10. شجاعت بی نظیر

امام مجتبی علیه السلام در جنگ جمل، در رکاب پدر خود امیرمؤمنان علیه السلام در خط مقدم جبهه می جنگید و از یاران دلاور و شجاع علی علیه السلام سبقت می گرفت و بر قلب سپاه دشمن حملات سختی می کرد. شجاعت حضرت به قدری بود که امیرمؤمنان علیه السلام در جنگ صفین از یاران خود خواست که حسن و حسین علیهما السلام را از ادامه جنگ باز دارند؛ چنان که می خوانیم: «إِسْلَكُوا عَنِّي هَذَا الْغُلَامَ لَا يَهْدُنِي فَإِنِّي أَنْفُسُ بِهِدَيْنِ (الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ) عَلَى الْمَوْتِ لِيَلَّا يَنْقَطِعَ بِهِمَا نَسْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ جلو این جوان را بگیرید که (با کشتنش) من از پا در می آیم، به راستی من از فرستادن این دو (حسنین علیهما السلام) به کام مرگ دریغ می ورزم؛ چرا که با از بین رفتن این دو، نسل پیامبر قطع خواهد شد.»

11. موعظه و نصیحت ماندگار

جنادة بن امیہ می گوید: در واپسین لحظه های بیماری امام حسن مجتبی علیه السلام به محضر آن حضرت رسیدم، در حالی که در مقابل آن حضرت تشتی که در آن لخته های خون بود، قرار داشت، عرض کردم، چرا خود را درمان نمی کنید؟ حضرت فرمود: کار از درمان گذشته است. عرض کردم: ای پسر رسول خدا نصیحتی بفرمایید. فرمود: «إِسْتَعِدَّ لِسَفَرِكَ وَ حَصِّلْ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِكَ وَاعْلَمْ أَنَّكَ تَطْلُبُ الدُّنْيَا وَالْمَوْتُ يَطْلُبُكَ وَلَا تَحْمِلْ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ وَاعْلَمْ أَنَّكَ لَا تَكْسِبُ مِنَ الْمَالِ شَيْئًا فَوْقَ قُوَّتِكَ إِلَّا كُنْتَ خَازِنًا لِعَیْرِكَ وَاعْلَمْ أَنَّ فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ وَ فِي حَرَامِهَا عِقَابٌ وَ فِي الشُّبُهَاتِ عِتَابٌ؛ خود را برای سفر آخرت آماده کن، و قبل از فرا رسیدن مرگ، زاد و توشه تهیه کن، و بدان که به راستی تو به دنبال دنیا هستی در حالی که مرگ به دنبال توست، و غصه روزی را که هنوز نیامده (یعنی فردا) بر روزی که در آن قرار داری تحمیل نکن (بلکه از امروز استفاده کن). و بدان که آنچه بیش از غذای خود از مال کسب می کنی، خزانه دار و نگهبان (وارثان و) دیگران هستی. بدان که به حقیقت در حلال آن حساب و در حرام آن عقاب و در شبهناک آن سرزنش است.» «فَأَنْزِلِ الدُّنْيَا بِمَنْزِلَةِ الْمَيْتَةِ خُذْ مِنْهَا مَا يَكْفِيكَ، فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ حَلَالًا قَدْ زَهَدْتَ فِيهَا وَإِنْ كَانَ حَرَامًا لَمْ يَكُنْ فِيهِ وَزْرٌ، فَأَخَذْتَ كَمَا أَخَذْتَ مِنَ الْمَيْتَةِ، فَإِنْ كَانَ الْعِتَابُ فَإِنَّ الْعِتَابَ يَسِيرٌ؛ پس دنیا را به منزله مرداری قرار بده و به اندازه کفایت (و در حد ضرورت) از آن بگیر. پس اگر آن (مال) حلال باشد (با مصرف اندک) زهد ورزیده ای و اگر حرام باشد گناهی بر تو نیست؛ چرا (که به اندازه ضرورت و در حال اضطرار از آن استفاده برده ای و) از آن برگرفته ای، چنانکه از مردار (در حال اضطرار) بهره می ببری. پس اگر (هم) عتابی باشد، بسیار اندک است.» «وَاعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا وَ إِذَا أَرَدْتَ عِزًّا بِلاَ عَشِيرَةٍ وَ هَيْبَةً بِلاَ سُلْطَانٍ فَأَخْرُجْ مِنْ ذَلِكَ مَعْصِيَةَ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَةِ اللَّهِ؛ برای دنیایت به گونه ای کار کن که گویا همواره زنده هستی، و برای آخرت (نیز) به گونه ای کار کن که گویا فردا می میری (و همواره آماده باش). و اگر می خواهی بدون عشیره و قبیله عزیز باشی و بدون سلطنت (و حکومت داری) هیبت و شکوه داشته باشی، پس از ذلت معصیت خدا خارج شود (و) به عزت طاعت الهی (پناه ببر).»

ختم بحث

از ماتم حسن همه کون و مکان گریست	چون در کنار او شه لب تشنگان گریست
زهر جفا چو بر جگرش کارگر شدی	زهرا و مرتضی و نبی در جنان گریست
زینب چو دید لخت جگر از برادرش	چندان گریست کز آلمش آسمان گریست
عباس نوجوان به کنار جنازه اش	بر سر زنان زمام شاه جهان گریست
زان تیرها که بر تنش آمد زجور کین	تا روز حشر حضرت صاحب زمان گریست
بر قبر بی چراغ و به مظلومیش فلک	با عرش و فرش و جمله کروبیان گریست